

## یادداشتی بر این دفتر

و مذاکره بر سر تعیین حدود قدرت آن در منطقه را ضرور می‌شمرد. این جزئی، هرچند جزئی مهم، از سیاست عمومی تر دولت اوپاما در خاورمیانه بود، که در متن شکست‌های پیشین، با سیاست خروج نیروهای نظامی از افغانستان و عراق و خودداری از جنگ‌های

بیش تر هم راه می‌شد. در سوی دیگر، جمهوری اسلامی، همه‌گانه، تبدیل شدن به یک قدرت منطقه‌ای را تضمین بود و بقای خود می‌دانست. در سال‌های اولیه‌ی حاکمیت جمهوری اسلامی، این سیاست البته جنبه‌ی ایدئولوژیکی نیز داشت و با «پان‌اسلامیسم» تداعی می‌شد. تلاش‌های اولیه‌ی جمهوری اسلامی در این راه، اما نه تنها به ایجاد یک صف متحد و قدرت مند اسلامی منتهی نشد و جمهوری اسلامی را به قدرت فائقی منطقه بدل نساخت، که برعکس به صف آراییی دولت‌های منطقه در برابر آن شکل داد. و در نتیجه، تلاش جمهوری اسلامی برای تبدیل شدن به یک قدرت منطقه‌ای را به شکست کشاند. اما به رغم این شکست، تلاش جمهوری اسلامی در تبدیل شدن به یک قدرت منطقه‌ای و کسب جایگاه شایسته‌ای در تقسیم کار سرمایه‌داری جهانی، هم چنان و در اشکال دیگری ادامه یافت. فاکتورهای چون موقعیت ژئوپولیتیکی، منابع نفت و گاز، جمعیت وسیع، قدرت نظامی، وجود سوریه به عنوان یک متحد نزدیک و استراتژیک، نفوذ سیاسی در لبنان، عراق، یمن و... هم چنین متحدینی در جنبش‌های اسلامی منطقه چون حزب الله و حماس، و... از جمله فاکتورهای به شمار می‌رفتند، که این آرزوی جمهوری اسلامی

چرخه‌ی بازتولید سرمایه از مهلکه‌ی انفجار و از هم گسیختگی بیرون آید. دولت «تدبیر و امید» این وظیفه را به سرانجام رساند؛ مذاکرات هسته‌ای پایان یافت، «برجام» امضا شد، بسیاری از تحریم‌ها برداشته شد، اما گشایش و رشد اقتصادی حاصل نشد و به تبع آن، نه امواج اعتراضات توده‌های کارگر عاصی و جان به لب رسیده سکون گرفت و نه تنش و تشتت در بین جناح‌های سرمایه‌داری جمهوری اسلامی به هم‌گرایی و آرامش گرایید!

جز این نیز ممکن نبود؛ مذاکرات هسته‌ای جمهوری اسلامی با گروه ۵+۱، و در اساس با آمریکا، ناشی از محدودیت‌ها و تنگناها و ناچاری‌هایی بود، که هر دو سوی مذاکره را در چنبره‌ی خود گرفته بود. در یک سوی، دولت اوپاما، که وارث سیاست جنگ طلبانه و شکست خورده‌ی دولت بوش در منطقه‌ی بحرانی خاورمیانه بود، می‌بایست سیاست جدیدی اتخاذ می‌کرد. سیاست پیشین به گل نشسته بود، به هژمونی و نفوذ آمریکا در منطقه - و در سطح جهان - به شدت لطمه زده بود، به رشد نارضایتی دولت‌های سرمایه‌داری اروپا - و سایر بلوک‌های سرمایه‌داری جهان - نسبت به این سیاست‌ها دامن زده بود، در خود آمریکا به مخالفت افکار عمومی انجامیده بود، و به ناچار می‌بایست تغییر می‌کرد. از این رو، دولت اوپاما با تاکید بر اتخاذ راه‌حل مسالمت‌آمیز، مذاکره‌ی مستقیم با جمهوری اسلامی را آغاز کرد. این سیاست، به ناچار، جمهوری اسلامی را به مثابه یک قدرت منطقه‌ای در خاورمیانه به رسمیت می‌شناخت و گفت‌وگو

قریب سه سال از عمر دولت «تدبیر و امید»، که با توافق و اجماع هر دو جناح سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، و بر شانه‌ی توده‌ی مردم مستاصل در «انتخابی» میان «بد» و «بدتر»، راهی کاخ ریاست جمهوری شده بود، گذشت؛ و حدود یک سال از «برجام»، که شاه‌کلید دولت «تدبیر و امید» برای نجات سرمایه‌داری ایران از بحران ساختاری عمیق و فرساینده‌ی اقتصادی بود.

کشتی درهم شکسته‌ی اقتصاد سرمایه‌داری ایران، در میان طوفان مهیب بحران اقتصادی، با شتاب، راه فروپاشی می‌رفت. و تحریم‌های فزاینده و شکننده‌ی آمریکا و متحدین اروپایی آن، بحران سرکش اقتصادی را به مرزهای انفجار و از هم گسیختگی نزدیک می‌کرد و گل بورژوازی و دولت سرمایه‌داری آن را در هراس مرگ فرو می‌برد؛ هراس نه فقط از انفجار و از هم گسیختگی اقتصادی، که از طغیان امواج اعتراضات توده‌های کارگر عاصی و جان به لب رسیده، از تنش و تشتت افزون تر در بین جناح‌های خود، و در نهایت از به پا خاستن طوفانی که کشتی سرمایه و حاکمیت منحوس جمهوری اسلامی را در امواج سرکش خود غرق کند!

دولت «تدبیر و امید»، در چنین شرایط خطیری، وظیفه داشت به «نرمش فهرمانانه» ی ولی فقیه اش جامه‌ی عمل بپوشاند، پای میز مذاکره با گروه ۵+۱ و در اساس با آمریکا بنشیند، عقب نشستن از سیاست پُر هزینه‌ی «برنامه‌ی هسته‌ای» را رسمیت بدهد، تا تحریم‌ها برجیده شوند، روابط بانکی و مبادلات تجاری و سرمایه‌گذاری‌ها جاری و ساری گردند، و به یمن همه‌ی این‌ها



خاورمیانه را بیش از این دست خوش هرج و مرج کند و آینده‌ای تاریکی را برای دوره‌ای طولانی دامن بزند. پس، سیاست کم‌خطرتر و کم‌هزینه‌تر تحریم‌های فزاینده و همه‌جانبه، به سیاست اصلی دولت اوپاما در مقابله‌ی گام به گام با جمهوری اسلامی تبدیل گشت. هدف این سیاست، به بن بست رساندن اقتصاد سرمایه‌داری ایران و زمین‌گیر کردن جمهوری اسلامی، به کنترل در آوردن «برنامه‌ی هسته‌ای» آن، پذیراندن قواعد بازی در خاورمیانه از جمله دست شستن از دشمنی با اسرائیل، خودداری از دخالت در امور کشورهای عربی، عدم حمایت از جریان‌های تروریستی، مشارکت در آرام‌سازی منطقه و... بود.



و برای جمهوری اسلامی، حاصل سال‌های دراز تلاش برای تبدیل شدن به یک قدرت منطقه‌ای و صرف هزینه‌های گزاف در «برنامه‌ی هسته‌ای»، به مثابه رُکن اصلی این سیاست استراتژیک، یک بار دیگر یک شکست مفتضحانه، سر کشیدن جام «زهر»، و تن دادن به مذاکره و سازش بود. جمهوری اسلامی ناگزیر شد به خواست آمریکا و متحدین غربی آن گردن بگذارد و دست از «برنامه‌ی هسته‌ای» خود بکشد، تا در ازای آن تحریم‌های اقتصادی حذف شوند، روابط بانکی و مبادلات تجاری و سرمایه‌گذاری‌ها جاری و ساری گردند، چرخه‌ی بازتولید سرمایه‌داری ایران از مهلکه‌ی انفجار و ازهم‌گسیختگی خارج شده و به یمن این همه ادامه‌ی موجودیت منحوس آن تضمین گردد. اما، همه‌ی این‌ها سراب بود! آن محدودیت‌ها و تنگناها و ناچاری‌هایی که هر دو سوی این مذاکره و سازش را در چنبره‌ی خود گرفته بودند، و موانع درونی و بیرونی بی‌شماری که آن‌ها را احاطه کرده بودند، پیش‌برد این سیاست را اگر که نه غیر ممکن، که بسیار سخت، می‌ساخت. آن چنان سخت، که «برجام» در صحنه‌ی اجرا و عمل تنها به یک کاریکاتور از آن چه مقرر بود، بدل گشت!

به اقتصاد، و سراب‌گشایش و رشد اقتصادی، نگاهی بیاندازیم. اقتصاد سرمایه‌داری ایران با یک بحران ساختاری عمیق و فرساینده درگیر است. از دوره‌ی ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی تاکنون، همه‌گونه سیاست‌های اقتصادی شناخته شده‌ی سرمایه‌داری جهانی، به تجویز «صندوق بین‌المللی پول» و سایر نهادهای سرمایه‌داری، در این اقتصاد ورشکسته اجرایی شده و نتیجه‌ای جز فقر

استراتژیک جمهوری اسلامی در منطقه و پُل ارتباطی اصلی بین حزب‌الله لبنان و جمهوری اسلامی بود و قطع این پُل می‌توانست به تضعیف حزب‌الله و کاهش نفوذ جمهوری اسلامی در لبنان بیانجامد نیز بیش از پیش از توان جمهوری اسلامی برای تبدیل شدن به یک قدرت منطقه‌ای می‌کاست. و نشستن بر سر میز مذاکره با آمریکا، و سازش با «شیطان بزرگ» و متحدین غربی آن، را ناگزیر می‌کرد. به علاوه، امکان تبدیل شدن جمهوری اسلامی به یک قدرت منطقه‌ای، دولت‌های عربی متحد و دوست آمریکا، و نیز ترکیه و اسرائیل، را دچار هراس کرده و به اتخاذ سیاست‌های خصمانه در مقابله با خطر جمهوری اسلامی به مثابه یک قدرت منطقه‌ای واداشته بود. فشارهای سیاسی روزافزون به دولت اوپاما جهت تداوم سیاست تحریم‌های اقتصادی و حتا تشویق به حمله‌ی نظامی به تاسیسات هسته‌ای جمهوری اسلامی و تضعیف و انزوای هر چه بیش‌تر آن، در کنار خریدهای سرسام‌آور تسلیحات مدرن نظامی از دولت‌های غربی، و نیز چین و روسیه، یک حربه‌ی این دولت‌ها برای مقابله با خطر جمهوری اسلامی به مثابه یک قدرت منطقه‌ای بود. در چنین شرایط خطیری، دولت اوپاما، بر اساس منافع استراتژیک سرمایه‌داری آمریکا، ناچار از مقابله‌ی جدی با جمهوری اسلامی، حفظ هژمونی خود در خاورمیانه، و تامین امنیت دولت‌های متحد و دوست خود بود. حمله‌ی نظامی و جنگ با جمهوری اسلامی، اما یک گزینه‌ی نامناسب، پُر هزینه و پُر مخاطره بود، که در صورت وقوع می‌توانست کُل منطقه‌ی آشوب‌زده‌ی

را امری ممکن و در دست‌رس می‌نمایاندند. «برنامه‌ی هسته‌ای» جمهوری اسلامی، در واقع، یک جزء مهم همین سیاست تبدیل شدن به قدرت منطقه‌ای در دوره‌ی متاخر حیات آن بود. از منظر جمهوری اسلامی، «برنامه‌ی هسته‌ای» می‌توانست به کسب قدرت منطقه‌ای منجر شود، موجودیت آن را به دولت‌های سرمایه‌داری غرب، و به ویژه آمریکا، تحمیل کند، امنیت و بقای سیاسی آن را تامین نماید، جایگاه شایسته‌ی آن در تقسیم کار سرمایه‌داری جهانی را تثبیت سازد، و به یمن همه‌ی این‌ها رونق اقتصاد سرمایه‌داری ایران را نیز به هم راه آورد. این، یک سیاست راه‌بردی و استراتژیک برای جمهوری اسلامی بود و فلسفه‌ی بسیاری از سیاست‌ها و هزینه‌های هنگفت تلاش‌های منطقه‌ای آن را توضیح می‌داد. اما سیاست تحریم‌های اقتصادی فزاینده‌ی آمریکا و متحدین غربی آن، در متن بحران ساختاری عمیق و فرساینده‌ی اقتصادی، کشتی جمهوری اسلامی را به گل‌نشانده‌ی به بیکاری و گرسنگی، و فقر و فلاکت، توده‌ی مردم کارگر و فرودست دامن زد و چشم‌انداز «شورش گرسنه‌ها و پابره‌ها» را جلوی چشمان ترسان آن گرفت. این وضعیت، درگیری و نزاع در بین دو جناح سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، بر سر چگونگی بیرون رفتن از این بحران سیاسی و اقتصادی، را نیز افزایش داد و به نوبه‌ی خود توان جمهوری اسلامی و لشکر وحوش آن در مواجهه با «شورش گرسنه‌ها و پابره‌ها» را کاهش داد. خطر سقوط حکومت بشار اسد در سوریه، که مهم‌ترین متحد نزدیک و

و فلاکت فزاینده‌ی اکثریت عظیم جامعه، در کنار افزایش نجومی سرمایه‌ی اقلیت جامعه، به بار نیاورده است.

در جامعه‌ای با چنین مختصات اقتصادی، و در متن فساد و ارتشای مالی گسترده، حتا لغو تحریم‌ها، آزادسازی پول‌های بلوکه شده‌ی جمهوری اسلامی، ورود سرمایه‌های خارجی و... به هیچ‌گونه گشایش و رشد اقتصادی و بهبودی در کار و معیشت طبقه‌ی کارگر و توده‌ی مردم فرودست نخواهد انجامید. برعکس، به منظور نجات این اقتصاد ورشکسته و به گل نشسته، سیاست راه‌بردی سرمایه‌داری ایران، حتا پیش از گذشته، بر پاشنه‌ی استثمار مشدد طبقه‌ی کارگر و تداوم سیاست سرکوب و اختناق خونین خواهد چرخید؛ کاهش هزینه‌های کار، بیکارسازی‌های گسترده، افزایش فشار کار، انجماد و کاهش دست‌مزدها، تنزل سقف بیمه‌های اجتماعی، و در یک کلام: کارگر ارزان و خاموش، که به اعتبار وجود ارتش عظیم ذخیره‌ی کار و عامل سرکوب و اختناق خونین به بردگی مشدد خود گردن می‌گذارد، تنها راه حل سرمایه‌داری ایران برای فرار از بار بحران اقتصادی است.

از همین رو، چشم‌انداز بازسازی اقتصاد ورشکسته و به گل نشسته‌ی سرمایه‌داری ایران پس از «برجام»، نه فقط از سال‌های پیشین روشن‌تر نیست، که تاریک‌تر نیز شده است. دلیل، روشن است. یک عامل مهم بحران ساختاری عمیق و فرساینده‌ی اقتصاد سرمایه‌داری ایران، سرریز مستمر بار بحران جهانی سرمایه به آن است. این عامل مهم و تعیین‌کننده، نه فقط سمت کاهش ندارد، که روندی رو به صعود دارد. سرمایه‌داری جهانی در ورطه‌ی بحرانی عمیق غوطه می‌خورد. بنا به گزارشات رسمی، رشد اقتصادی اتحادیه‌ی اروپا در سومین سه ماهه‌ی سال ۲۰۱۵ به زیر سه دهم درصد سقوط کرده است. اقتصاد سرمایه‌داری یونان، اسپانیا و ایتالیا، کشورهای اروپای شرقی، حتا فرانسه و انگلیس، رو به وخامت دارد. در چین، که سالیان پیش موتور اقتصادی جهان سرمایه‌داری قلمداد می‌شد، نرخ رشد تولید ناخالص به پایین‌ترین سطح خود در شش سال اخیر رسیده و با توجه به مکان و موقعیت و سهم سرمایه‌ی اجتماعی آن در ساختار اقتصاد سرمایه‌ی جهانی، دورنمای اقتصادی در بسیاری از کشورهای سرمایه‌داری جهان را بیش از پیش تاریک ساخته است.

در چنین شرایطی، و با توجه به این که تحریم‌های اقتصادی دلیل و مبنای اصلی بحران ساختاری عمیق و فرساینده‌ی اقتصاد سرمایه‌داری ایران نبوده است، برچیده شدن این تحریم‌ها و پیامدهای دیگر آن نیز منطقا و عملا باعث خروج اقتصاد از ورطه‌ی بحران و آغاز دوره‌ای از گشایش و رونق برای سرمایه‌داری ایران نمی‌شود. تحریم‌های اقتصادی البته در موقعیت بحرانی اقتصاد سرمایه‌داری ایران تاثیر داشته و آن را تشدید کرده است، اما مساله‌ی اصلی در چرایی بحران اقتصاد سرمایه‌داری را می‌باید در خود ذات سرمایه‌داری جست‌وجو نمود. بحران یک جزء ذاتی سرمایه‌داری و مانعی در راه گسترش و رشد آن است؛ زیرا تولید سرمایه‌داری در اساس و در ذات خود، نه برای رفع نیازهای زندگی انسان، که برای سود سرمایه صورت می‌گیرد. گرایش به کاهش نرخ سود و سبقت یافتن نرخ انباشت از نرخ تولید اضافه ارزش، به رغم آن که اضافه ارزش‌ها به طور مستمر افزایش می‌یابند، امری ذاتی و اجتناب‌ناپذیر در سرمایه‌داری است، که سرانجام به وقوع انفجارآمیز بحران اقتصادی منجر می‌شود. به علاوه، گشایش و رشد اقتصادی، حتا اگر به وقوع بپیوندد، الزاما به افزایش دست‌مزدها و بهبودی در وضعیت کار و معیشت طبقه‌ی کارگر و توده‌ی مردم فرودست منجر نمی‌گردد. به کار انداختن حداکثر سرمایه‌ی ثابت با حداقل نیروی کار، به منظور حصول حداکثر سود، شرط نخست سرمایه‌گذاری است. تعدیل هر چه بیش‌تر نیروی کار، که عنوان محترمانه‌ی سرمایه‌داری برای سیاست ضد کارگری بیکارسازی‌های گسترده‌ی توده‌ی کارگران و پرتاب آن‌ها به دایره‌ی فقر و فلاکت جان‌کاه است، شرط دیگر سرمایه‌داری است، که با انجماد و کاهش دست‌مزدها و مجموعه‌ای از سیاست‌های ضد کارگری دیگر هم‌راه می‌شود. در چنین شرایطی از سرمایه‌داری ایران، و جهان، نه گشایش و رشد اقتصادی رخ می‌دهد و نه طبقه‌ی کارگر از اشتغال مناسب و مطمئن، دست‌مزد بالاتر، و رفاه و آسایش در خور حرمت انسانی برخوردار می‌گردد.

به تنش و تشتت در بین جناح‌های سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، و سراب هم‌گرایی و آرامش در میان آن‌ها، می‌رسیم! وجود دو جناح در جمهوری اسلامی واقعیتی است، که عمری به قدمت خود این رژیم دارد. مستقل از هر نامی که این دو جناح

در درازای زمان بر خود نهادند، و در ورای چند و چون اختلاف و میزان تنش و تشتت بین آن‌ها، اما همه‌گاه این دو جناح به مثابه دو رکن جمهوری اسلامی وجود داشتند و برای بود و بقای موجودیت منحوس آن از هیچ‌کوششی فروگذار نکردند. اختلاف بین آن‌ها نیز درست همین جا بروز کرده است: در بود و بقای جمهوری اسلامی و راه کارهای موثرتر آن در متن مختصات سیاسی و اقتصادی هر دوره‌ی تاریخی معین! گاه این سیاست و اختلاف بر سر راه کارهای سیاسی بود، که به پیش‌صحنه‌ی جامعه رانده می‌شد و گاه چگونگی سازمان‌دهی اقتصاد جامعه! گاه قدری فضای باز سیاسی و اجتماعی برای خاموش کردن شعله‌های اعتراض توده‌ی مردم جان به لب رسیده مطرح بود و گاه برقراری چتر خفقان خونین بر فراز جامعه و بستن هر دهان معترض! گاه میدان دادن به سرمایه‌داران خصوصی برای رونق اقتصادی اهمیت می‌یافت و گاه به چنگ گرفتن همه‌ی منابع اقتصادی توسط دولت و شرکای اصلی آن در حاکمیت رژیم! شوربختی اما این که، در شرایط ضعف و فترت کمونیسم طبقه‌ی کارگر و میدان‌داری گرایشات بورژوازی، یک جناح جمهوری اسلامی به عنوان «اصلاح طلبی» مزین شده، تا در تنش و تشتت دایمی بین جناح‌ها، مورد حمایت این گرایشات بورژوازی واقع شود. حمایتی که هر چند به ظاهر از «اصلاح طلبی» صورت می‌گیرد، اما از آن جا که خود جناح «اصلاح طلب» جمهوری اسلامی همه گاه یک رکن اصلی بود و بقای این رژیم منحوس بوده است، در واقع به بود و بقای جمهوری اسلامی یاری می‌رساند. و در واقع، در حمایت از کُلیت حاکمیت سرمایه‌داری جمهوری اسلامی انجام می‌گیرد.

اما در جامعه‌ای که حوزه‌ی استثمار مشدد طبقه‌ی کارگر است، اصلاح طلبی بورژوازی فقط به مثابه امکانی برای رفع خطر اعتراض و مبارزه‌ی توده‌ی کارگر و حفظ امنیت سرمایه‌داری اعتبار و موضوعیت می‌یابد. تجربه‌ی خود جمهوری اسلامی و کارکرد جناح اصلاح طلب آن در طول این سال‌های دور و دراز موبد این واقعیت است. هر گاه سرکوب و خفقان خونین از پس اعتراض و مبارزه‌ی توده‌ی کارگر و مردم فرودست بر نیامد و خطر انفجار اجتماعی، جمهوری اسلامی را در هراس مرگ فرو برد، جناح اصلاح طلب راهی میدان شد تا با «نرمش» و نشان دادن اندکی



هم سویی با برخی از خواست‌های جامعه، از خطر انفجار اجتماعی کم کند، فرصت بخرد، رژیم را بازسازی کند، و هم چنان چرخه‌ی سرمایه و تولید سود را برگرده‌ی طبقه‌ی کارگر بچرخاند. از این منظر، کم‌ترین تفاوتی بین دولت‌های «اصلاح طلب» آن سید خندان و این سید حقوق دان با پادوی دون مایه‌ای مانند احمدی‌نژاد نیست. از همین روست، که هر گاه وظیفه و رسالت این نوع «اصلاح طلبی» بورژوازی به پایان می‌رسد، دیگر جایی برای آن در راس هرم قدرت سیاسی و اقتصادی باقی نمی‌ماند و برای روز مبادا مجدداً به انتهای صف فرستاده می‌شود. تنش و تشتت بین دو جناح جمهوری اسلامی،

در دوره‌ی حاضر، هم از همین مشخصه برخوردار است. تشدید فزاینده‌ی این تنش‌ها و تشتت‌ها، که با افشگرایی‌های بی‌محابا از دزدی‌ها و اختلاس‌ها و سوءاستفاده‌های مقامات و کاربه‌دستان ریز و درشت رژیم، کار را به جاهای باریک می‌کشاند و گلیت جمهوری اسلامی را شکننده می‌کند، نیز نه ناشی از تغییر در مشخصه‌های بنیادین آن‌ها، که ناشی از موقعیت خطیر سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جمهوری اسلامی در ایران، منطقه و جهان است؛ موقعیتی که پیش‌تر توضیح داده شد.

این بار هم جناح اصلاح طلب، البته با عنوان «اعتدال‌گرا»، در شرایط بحران ساختاری عمیق و فزاینده‌ی اقتصادی، تحریم‌های کمرشکن، و... به میدان آمد تا از طریق مذاکره و سازش با آمریکا و متحدین غربی آن،

کشتی ورشکسته و به گل نشسته‌ی جمهوری اسلامی را از طوفانی که در آن گرفتار آمده بود به ساحل نجات برساند؛ اما آن گاه که وظیفه و رسالت خود را انجام داد، آن جا که جمهوری اسلامی و جناح فائده‌ی آن در حاکمیت فرصت تنفس یافت، فلسفه‌ی وجودی خود در راس هرم سیاسی و اقتصادی جمهوری اسلامی را از دست داد. غرولندهای مداوم ولی فقیه در مورد «برجام» و برخی از سیاست‌های دولت روحانی، اعتراض‌ها و تهدیدهای روزافزون فرماندهان سپاه، ائمه جمعه، نمایندگان مجلس، و حتا وحوش انصار حزب الله و... به این دولت، و در واقع به جناح «اصلاح طلب»، در این واقعیت ریشه

دارد. در برابر این هجمه، اما این بار جناح اصلاح طلب که خود را پرچم دار مذاکره و سازش با آمریکا و متحدین غربی آن می‌داند، و به این اعتبار ضامن بود و بقای رژیم، بر خلاف گذشته، به سادگی حاضر به دست کشیدن از گُرسی قدرت نیست و دست به مقاومت زده است. تقابل رفسنجانی و روحانی و... با خامنه‌ای، فرماندهان سپاه و... در این متن قابل فهم می‌شوند.

تنش و تشتت بین جناح‌های سرمایه‌داری جمهوری اسلامی، اما از منظر زندگی و مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری طبقه‌ی کارگر واجد ارزش خاصی نیست. شوربختی این است، که توده‌های کارگر به مناقشات



سرمایه‌داران دل‌بندند و در انتظار نتیجه و عاقبت این مناقشات بمانند! درست همان چیزی، که گرایش رفرمیستی در طبقه‌ی کارگر تبلیغ می‌کند. برای طبقه‌ی کارگری که پای به میدان مبارزه‌ی ضد سرمایه‌داری نهاده است، مهم این است که ریشه‌ی اختلاف بین دو این دو جناح سرمایه‌داری هر چه باشد، هر دوی آن‌ها، بدون هیچ کم و کاستی، سیاست و هدف یکسانی را در قبال طبقه‌ی کارگر دنبال می‌کنند: افزایش هر چه بیش‌تر سهم سرمایه‌ی اجتماعی و طبقه‌ی سرمایه‌دار ایران در کُل اضافه ارزش‌های حاصل از استثمار طبقه‌ی کارگر ایران و جهان، گسترش میزان مالکیت سرمایه‌داری ایران در کُل سرمایه‌ی

جهانی، و به این اعتبار توسعه‌ی نفوذ و قدرت سیاسی جمهوری اسلامی در منطقه و در جهان! و کیست که نداند، که این همه جز با استثمار شدید طبقه‌ی کارگر، برقراری فضای امنیتی در محل‌های کار و زندگی توده‌های کارگر و سرکوب خونین اعتراضات و مبارزات کارگری، محرومیت مطلق توده‌های کارگر از حقوق سیاسی و اجتماعی و انسانی خود، و... مقدور و ممکن نیست!

در هر حال، «برجام» و پیامدهای آن نه تنها در بین جناح‌های جمهوری اسلامی آرامشی برقرار نکرد و آن‌ها را به هم‌گرایی نرساند، قدرت آن را در برابر توده‌ی کارگر عاصی و جان‌به‌لب رسیده افزون‌تر نساخت، که به تنش و تشتت درونی بیش‌تر آن دامن زد و پایه‌های حاکمیت منحوس آن را لرزان‌تر نمود. بی‌جهت نیست که هاشمی رفسنجانی، معمار و تاریخ‌زننده و فعال جمهوری اسلامی، اخیراً درباره‌ی این تنش‌ها و تشتت‌ها گفته است: «... سوراخ کردن کشتی انقلاب، همه را غرق می‌کند...»

و در پایان، امواج اعتراضات توده‌های کارگر عاصی و جان‌به‌لب رسیده، و سراب سکون آن، است که مطرح می‌شود!

اقتصاد سرمایه‌داری ایران با یک بحران ساختاری عمیق و فرساینده درگیر است. سیاست سرشکن کردن بار بحران اقتصادی بر دوش طبقه‌ی کارگر، با تلاش برای جلب سرمایه‌های ایرانی و خارجی، خصوصی‌سازی‌های گسترده، تعطیلی روزافزون کارخانجات و موسسات تولیدی، کاهش هزینه‌ی تولید با سیاست تعدیل نیروی انسانی کار و اخراج و بیکارسازی میلیون‌ها کارگر، انجماد و کاهش دست‌مزدها، افزایش شدت کار، تنزل مداوم سقف تأمینات اجتماعی و در مواردی حذف آن‌ها، و... به امید مهار بحران اقتصادی، بُن‌مایه‌ی برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌های اقتصادی بورژوازی ایران از دوره‌ی ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی، پس از پایان جنگ با عراق، تاکنون بوده است. این سیاست در کنار دعوت مستمر از سرمایه‌داران ایرانی و خارجی برای سرمایه‌گذاری در ایران، تعهد به اجرای انواع معافیت‌های مالیاتی درازمدت برای تراست‌ها و انحصاراتی که به صدور سرمایه به ایران اقدام کنند، تضمین امنیت کامل

سرمایه‌گذاری‌ها و وعده‌ی برقراری همه‌گونه تسهیلات و شرایط لازم برای سودآوری هر چه افزون‌تر سرمایه‌ها، به بیکارسازی‌های روزافزون، انجماد دست‌مزدها و یا عدم پرداخت طولانی مدت آن‌ها، رواج گسترده‌ی قراردادهای موقت و سفید امضا، که هم‌اکنون بیش از نود درصد توده‌ی کارگر را با دست‌مزدهای بسیار نازل و بدون کم‌ترین تأمینات اجتماعی شامل می‌شود، از شمول قانون کار خارج کردن کارگاه‌های با کم‌تر از ده کارگر و پس از آن موسسات با کم‌تر از پنج کارگر، که حداقل ده تا دوازده میلیون توده‌ی کارگر را از شمول قانون کار محروم کرده و دست‌سرمایه‌داران در استثمار شدید و اخراج آسان و بی‌دردسر آن‌ها را باز گذاشته است و...، انجامیده است.

و این قصه‌ی پُر غصه سر دراز دارد. دولت «تدبیر و امید» نیز در ادامه‌ی همین سیاست‌های ضد کارگری به صاحبان سرمایه تعهد داده است، که سیاست دولت در جهت حمایت کامل از آنان خواهد بود. تأمین نیروی کار به شدت ارزان و خاموش، وثیقه‌ی این تعهد است. از همین رو، رواج گسترده‌ی قراردادهای سفید امضا، افزایش شدت کار، حذف کار زنان و به‌خانه‌راندن آن‌ها با طرح‌های ارتجاعی‌یی چون «طرح جامع جمعیت و تعالی خانواده»، گسترش فزاینده‌های کارهای غیر رسمی با دست‌مزدهای به شدت نازل، باز گذاشتن دست‌سرمایه‌داران در هر گونه اجحاف و تعدی به حقوق کارگری، کاهش و حذف بیمه‌های اجتماعی، استفاده از کار ارزان و بی‌دردسر کودکان، عدم ایمنی محیط‌های کار... پرچم بازارهای کار در سرمایه‌داری جمهوری اسلامی شده است.

آمار و ارقام نشانی از این وضعیت جهانی طبقه‌ی کارگر دارند. به عنوان نمونه، «مرکز آمار ایران»، سال گذشته، متوسط هزینه‌های خانوار شهری را ۳۸ میلیون تومان اعلام کرد، در حالی که متوسط دریافتی امسال مشمولان قانون کار در بهترین حالت رقمی بین ۱۸ تا ۲۱ میلیون و ۹۰۰ هزار تومان است. به عبارت دیگر، در بهترین حالت، سالیانه یک شکاف ۱۶ میلیون تومانی میان درآمد یک خانواده‌ی کارگری و سطح متوسط درآمد جامعه وجود دارد.

به اطلاع وزیر «تعاون، کار و رفاه اجتماعی»، علی ربیعی، پنج‌شنبه بیست و چهارم تیر امسال، حداقل دست‌مزد، ۷۶ درصد از نرخ

تورم رسمی عقب مانده است، که به «تھی شدن بیش‌تر سفره‌ی کارگران» انجامیده است. پیش از این نیز، بسیاری از نهادها و کارشناسان از افزایش هزینه‌های ماهیانه‌ی خانواده‌های کارگری به سه میلیون و ۲۰۰ هزار تومان سخن گفتند، که از سوی مراجع رسمی جمهوری اسلامی مانند بانک مرکزی هم تأیید شد. در عین حال، اما حداقل دست‌مزد کارگران مشمول قانون کار در سال جاری تنها ۸۱۲ هزار تومان تعیین شده است، که بنا به گزارشات و گفته‌های برخی از مقامات کارگری رژیم، نه تمامی کارگران، که فقط ۷۰ درصد از کارگران مشمول قانون کار از همین میزان اندک دست‌مزد برخوردار می‌شوند.

این شکاف پُر نشدنی و فزاینده بین درآمد خانواده‌های کارگری و هزینه‌های فزاینده‌ی زندگی، برای جبران درآمدهای نازل، بسیاری از کارگران را به اضافه‌کاری و یافتن شغل دوم سوق داده است. به گفته‌ی دبیرکل کانون عالی انجمن‌های صنفی کارگران ایران، هم‌اکنون ۶۰ درصد از کارگران دو شغله هستند. کار بیش‌تر کارگران، در قالب دو شغله بودن یا اضافه‌کاری، طبیعتاً، موجب کاهش اوقات فراغت آن‌ها، خستگی مفرط جسمی و روحی، و کاهش کیفیت زندگی انسانی آن‌ها می‌گردد.

در مورد گسترش کارهای غیر رسمی نیز به گفته‌ی علی ربیعی، حداقل هفت میلیون نفر از کارگران، با دست‌مزدی کمتر از ۷۱۲ هزار تومان، در مشاغل غیر رسمی به کار مشغول هستند. در شرکت‌های بزرگ و متوسط، شمار شاغلانی که کم‌تر از حداقل رسمی مزد دریافت می‌کنند، از پوشش بیمه‌های اجتماعی بی‌بهره هستند و برای اضافه‌کاری مزد قانونی دریافت نمی‌دارند، همگی نشانه‌های گسترش کارهای غیر رسمی در بازارهای کار است. دست‌مزد کارگران در ایران چنان نازل است، که قابل مقایسه با دست‌مزد کارگران در بسیاری از کشورهای جهان سرمایه‌داری نیست. یک مقایسه‌ی دلاری از دست‌مزد رسمی کارگران در ایران نشان می‌دهد، که حداقل دست‌مزد کارگران مشمول قانون کار در سال جاری معادل ۱,۰۷ دلار در ساعت است، در حالی که در برخی از کشورها کارگران تا ده برابر این میزان دست‌مزد دارند. حداقل دست‌مزد ساعتی کارگران، با احتساب ۸۱۲ هزار تومان حقوق ماهیانه، ساعتی ۳۶۹۳ تومان است، که اگر آن را با دلار

۳۴۴۶ تومانی بازار آزاد مقایسه کنیم، حداقل دست‌مزد کارگران در شرایط فعلی بازار ارز ساعتی ۱,۰۷ دلار می‌شود. اما این میزان دست‌مزد برای کارگران در انگلیس ساعتی ۱۰,۲۵ دلار، در استرالیا ساعتی ۹,۴۵ دلار، در بلژیک ساعتی ۸,۵۷ دلار، و در لوکزامبورگ ساعتی ۹,۲۴ دلار است. حتا کارگران شیلی و ترکیه نیز با دست‌مزدی معادل ۳ دلار در شیلی و ۳,۲ دلار در ترکیه، از کارگران در ایران دست‌مزد به مراتب بیش‌تری دارند.

به گزارش روزنامه‌ی «شرق»، ششم دی ۱۳۹۳، که از قول «وزارت کار جمهوری اسلامی»، پیرامون وضعیت اسف‌بار قراردادهای موقت و سفید امضا نوشته شده: «در حال حاضر بیش از ۹۳ درصد کل قراردادهای کاری کشور، موقت و زیر یک سال منعقد می‌شوند. شرایط به نحوی است، که قراردادهای موقت سه ماهه، شش ماهه و زیر یک سال رواج فراوانی پیدا کرده است. وجود این مسایل در بازار کار کشور، وزارت کار را بر آن داشت تا طرحی را تهیه و به نمایندگان کارگران و کارفرمایان کشور پیشنهاد کند، مبنی بر این که کلیه‌ی قراردادهای کاری کشور از موقت به دائم تبدیل شوند و از آن سو، حق اخراج نیروی کار به صورت کامل به کارفرمایان واگذار شود.»

پدیده‌ی بیکاری، بلیه‌ی دیگری است که سیکل فقر و فلاکت طبقه‌ی کارگر، و انواع مصایب شخصی و اجتماعی آن، را به گونه‌ی فزاینده‌ای عمیق‌تر و وسیع‌تر می‌کند. بنا به گزارش «مرکز آمار ایران»، سال ۱۳۹۴، نرخ بیکاری در پاییز به ۱۰,۵ درصد رسید، که نسبت به تابستان یک درصد افزایش نشان می‌دهد. تعداد بیکاران در پاییز دو میلیون و ۵۲۰ هزار نفر بوده است. بنا به همین گزارش، جمعیت فعال کشور در پاییز ۲۳ میلیون و ۹۳۲ هزار نفر بوده، که اگر جمعیت بیکاران را از آن کم کنیم، بیش‌تر از ۲۱ میلیون و ۴۱۲ هزار نفر آن‌ها شغل دارند و بقیه بیکار هستند. از این میان، نرخ بیکاری در مردان ۸,۷ درصد و نرخ بیکاری زنان بیش‌تر از ۲۰ درصد بوده است. گزارش «مرکز آمار ایران» نشان می‌دهد، که بخش عمده‌ای از بیکاران را جوانان ۱۵ تا ۲۹ ساله تشکیل می‌دهند، که نرخ بیکاری در میان آن‌ها ۲۱,۸ درصد است. از مجموع بیکاران در پاییز، بیش از یک میلیون و ۵۵۹ هزار جوان در این رده‌ی سنی وجود داشته است. اما آمارهای نهادهای رسمی جمهوری اسلامی در مورد پدیده‌ی بیکاری، متناقض،

گم راه کننده و به شدت کم تر از آمار واقعی جمعیت انبوه بیکاران در ایران هستند. در اثبات این مدعا، همین بس که «شاغل» در تعریف «مرکز آمار» به کسی گفته می شود، که تنها «یک ساعت» در هفته کار کرده باشد! به گزارش خیرگزاری «مهتر»، دولت «تدبیر و امید»، در آغاز کار خود در تابستان سال ۱۳۹۲، مسایل مربوط به اشتغال جوانان و حل مشکل بیکاری را مهم ترین مساله ی داخلی خود عنوان کرد. در حالی که امروز بازار کار ایران با صدها هزار جوان فارغ التحصیل دانش گاهی و چهار میلیون و ۵۰۰ هزار جوان در حال تحصیل مواجه است، که تقاضای شغلی آن ها می تواند مانند یک سونامی اقتصاد ایران را تکان دهد. به گزارش خیرگزاری «ایلنا»، در همین زمینه، محسن رنایی، استاد اقتصاد دانش گاه اصفهان، در همایش «افزایش مقاومت، تنوع تولید» در دانش گاه شهید بهشتی، گفته است: «من به طور جدی نگران پنج میلیون دانش آموخته ای هستم، که خارج از بازار کار حضور دارند. البته در آمارگیری های رسمی به کسی بیکار می گویند، که تا چهار هفته قبل از روز آمارگیری در جست و جوی کار بوده باشد، اما کاری نیافته باشد. بنابراین، از نظر مرکز آمار، کسی که بیکار است، اما در چهار هفته ی گذشته به جست و جوی کار نرفته باشد، بیکار محسوب نمی شود. اما دقت کنیم که هیچ کس نمی رود، که برگردد خانه نشین شود، بلکه همه می روند دانش گاه که بعد از فارغ التحصیلی، اشتغالی پیدا کند. بنابراین، اگر اکنون پنج میلیون فارغ التحصیل داریم که بعد از چند ماه دوندگی و جست و جوی کار، اکنون خسته و ناامید شده اند و دیگر دنبال کار نیستند، نمی توانیم بگوییم این ها چون دنبال کار نرفته اند پس بیکار نیستند. به گمان من، این پنج میلیون دانش آموخته ی فاقد اشتغال را باید بیکار محسوب کنیم و به پنج میلیون بیکار رسمی بیفزاییم. این انتظارات و سرخوردگی این بیکاران اکنون به یک بمب بزرگ اجتماعی تبدیل شده است که اگر منفجر شود، ابعاد آن تمام حوزه های اقتصادی و اجتماعی را در بر می گیرد.»

بله ی بیکاری، بیش از همه از زنان کارگر قربانی گرفته است. به نوشته ی روزنامه ی «شرق»، چهارشنبه نوزدهم خرداد ۱۳۹۵، بر اساس داده های رسمی آمارگیری نیروی کار ایران (مرکز آمار، سال ۱۳۹۲)، در حال حاضر ۲۷ میلیون زن بیکار هستند و

فقط چهار میلیون تن از زنان آماده به کار توانسته اند مشغول کار شوند. ۵۰ درصد زنان در شغل های غیر رسمی و زنان کارگر غالباً در بنگاه های اقتصادی کوچک و غیر رسمی کار می کنند. هم چنین نرخ بیکاری میان زنانی که می خواهند کار کنند، بیش از ۲۰ درصد است. و به علاوه، زنان بیش از ۶۵ درصد از کارکنان بدون دست مزد (فامیلی) را تشکیل می دهند. با تمام این ها، توده ی کارگر در این دوره ی جهنمی حتا دمی از اعتراض و مبارزه بازنیستاده است. اعتراضات و مبارزات کارگری، در پهنه ای به وسعت ایران و در جای جای بازارهای کار، بر سر افزایش دستمزدها، دریافت حقوق و مزایای معوقه، در اعتراض به بیکارسازی های گسترده و...، در اشکال قانونی و غیر قانونی، در جریان بوده است. رشد فزاینده ی اعتراضات و مبارزات کارگری به حدی است، که برای به بند کشیدن آن نه تنها دستگاه های سرکوب و لشکر وحوش جمهوری اسلامی با تمام قوا به میدان آمده و با تهدید، دستگیری، زندان و شلاق و شکنجه تلاش کرده اند فعالین کارگری را به تمکین و سکوت بکشانند، که اعتراضات و مبارزات و مطالبات کارگری حتا به گفتمان دولت و مجلس و نهادهای ضد کارگری جمهوری اسلامی چون «خانه ی کارگر» و... هم بدل شده است.

\* \* \*

اعتراض و مبارزه ی هر روزه ی طبقه ی کارگر علیه تعرضات و تعدیات توحش بار جمهوری اسلامی یک امر واقع است. تصویر روز طبقه ی کارگر به روشنی نشان می دهد،

که مشکل طبقه ی ما، کمبود اعتراض و مبارزه، نبود روحیه ی مبارزاتی، فقدان شجاعت و از خودگذشتگی، و عواملی از این دست نیست؛ مشکل طبقه ی ما، مشکل دیرینه ی پراکندگی اعتراضات و مبارزات هر روزه ی ما، عدم وجود اتحاد و تشکل سراسری و طبقاتی ماست؛ تشکلی که می باید چون چتری فراگیر، آحاد طبقه ی ما را در برگیرد و اعتراضات و مبارزات پراکنده ی ما را متحد و هم بسته کند؛ تشکلی که می باید قدرت طبقاتی و سراسری ما را، چون تنی واحد با خواست هایی هم آهنگ و هم سو، در مبارزه علیه ستم و استثمار سرمایه داری به میدان آورد.

ما بر سر یک دو راهی سرنوشت ساز تاریخی ایستاده و ناگزیر به انتخاب هستیم؛ یا به وضعیت جهنمی جاری گردن می نهیم و در مقابل تعرضات و تعدیات توحش بار جمهوری اسلامی به همین اعتراضات و مبارزات پراکنده و دور از هم، تا زمانی که از نفس بیافتیم، ادامه می دهیم؛ یا آماده ی یک پیکار جدی علیه سرمایه داری و الغای بردگی مزدی می شویم. این راه، هر چند سخت است و دشواری فراوان دارد، اما تنها راهی است که اگر با آگاهی و هوشیاری طبقاتی ما، قدرت متحد و هم بسته ی ما، هم راه شود، می تواند رهای و آزاد واقعی ما، و کُل جامعه، را به ارمغان آورد.

اما برای این که طبقه ی کارگر به پیکار جدی علیه سرمایه داری روی آورد، می باید ضرورت این پیکار، میزان واقعی نیروی متحد و هم بسته ی طبقاتی خود، ظرفیت سازمان یابی و تجهیز نیرو برای این پیکار



سرنوشت ساز را در خود بیابد. مقدر دانستن وضعیت جهانی حاضر، و اعتراض و مبارزه برای بهبودهای اندک در شرایط بود و بقای ستم و استثمار سرمایه داری، یک شاخص گرایش و جنبش رفرمیستی در طبقه ی کارگر است که به تداوم بردگی مزدی، تعرضات و تعدیات توحش بار سرمایه، و سیکل فزاینده ی فقر و فلاکت جان کاه طبقه ی کارگر، میدان می دهد. راه دیگر، پیکار جدی علیه سرمایه داری، اما راه یک جنبش کارگری ضد سرمایه داری است که الغای بردگی مزدی، رهایی و آزادی واقعی، را هدف گرفته است. و از همین رو، خود می سازد. راهی جز این، پیشروی ما، نیست. تداوم وضعیت جهانی حاضر، هر روز بیش از روز پیش، هستی و موجودیت اجتماعی ما را در معرض تلاشی و نیستی قرار می دهد. آن چه که امروز، تحت حاکمیت منحوس جمهوری اسلامی، بر ما می رود، فراتر از حتما «نکبت» است؛ نکبتی که توسط این حاکمان اوباش به تمسخر «زندگی» خوانده می شود! گرسنگی، فقر و فلاکت، زندگی در حاشیه ی شهرها و در آلونک های ناسالم، بی حقوقی مفرط، فقدان امکانات اجتماعی و آموزشی و بهداشتی، فروش اندام و جوارح بدن، اعتیاد، تن فروشی، بردگی مزدی کودکان، بیماری های جسمی و روانی، و... راه تنفس، آرامش و آسایش را از ما سلب کرده است. ما انسانیم، اما تداوم این وضعیت جهانی حتما انسانیت ما، حرمت انسانی ما، را از ما خواهد گرفت. ما برای بقا، برای حفظ هستی و موجودیت اجتماعی خود، ناگزیر از پیکاری بی امان علیه وحوش اسلامی سرمایه داری در ایران، و تمامی گرایش های سیاسی و جنبش های اجتماعی که ما را به تحمل این «نکبت» ترغیب می کنند، هستیم. راه سخت و دشواری فراوان است، اما امکانات مادی و نیروی اجتماعی قدم گذاشتن در این راه مهیا است و ما در این راه، جز زنجیرهای خود چیزی برای از دست دادن نداریم!

گام نخست در این راه خطیر، آگاهی و هوشیاری و تلاش طبقاتی مستمر تعداد هر چه بیش تری از احاد طبقه ی ما برای ایجاد تشکل طبقاتی ضد سرمایه داری است؛ تشکلی که از متن واقعی زندگی و پیکار ما علیه سرمایه نیرو می گیرد و تجلی رزمنده ی اتحاد و هم بستگی احاد هر چه وسیع تر طبقه ی ما و متضمن دخالت گری هر چه فعال تر ما در

تعیین سرنوشت مشترک می شود.

به این منظور، و برای قوام و استحکام روزافزون جنبش ضد سرمایه داری طبقه ی کارگر، می باید از شکاف های بی شماری که در بین توده های کارگر فاصله و جدایی انداخته، عبور کرد. جنبش ضد سرمایه داری طبقه ی کارگر، جنبشی علیه ناسیونالیسم، فاشیسم، تفاوت های جنسی، قومی و مذهبی، جنبشی علیه خرافات مذهبی، زن آزاری، و محرومیت کودک است؛ توده های طبقه ی کارگر، پرستاران، معلمان، کارگران فرهنگی و فکری و... را به سبب اشتغال در حرفه های گوناگون از هم جدا نمی انگارد و به دامن طبقات اجتماعی دیگر پرتاب نمی کند؛ تبعیضات جنسی در بازارهای کار، بردگی مزدی کودکان، و استثمار مشدد و بی حقوقی مطلق کارگران مهاجر، را بر نمی تابد. و در همه حال، مروج و مدافع صمیمی و پر شور اتحاد و هم بستگی تمامی احاد طبقه ی کارگر در پیکار بی امان علیه سرمایه داری و الغای بردگی مزدی است.

این امر خطیر، اما همان طور که به سهم خود به دفعات تکرار کرده بودم، بدون حضور موثر فعالین کمونیست طبقه ی کارگر، بدون دستان در هم گره خورده ی آنان، بدون چشم انداز روشنی از راهی که می باید پیمود، به نتیجه ی مطلوب نخواهد رسید. اگر به همت فعالین کمونیست طبقه ی کارگر، شور و مشورت و تصمیم گیری جمعی در مورد سرنوشت هر اعتراض و مبارزه ی کوچک و بزرگ کارگری، در متن روابط و شبکه های طبیعی توده های کارگر، به یک سنت زنده و پویا تبدیل شود؛ اگر اعتراضات و مبارزات پراکنده ی جاری در هم بافته شود و به صورت هم آهنگ و سراسری علیه تعرضات و تعدیات توحش بار سرمایه داری پیش برده شود؛ اگر تلاش دایمی برای جلب و بسیج نیروی عظیم کارگران بیکار و توده ی کارگر با قراردادهای موقت و سفید امضا و میلیون ها کارگر کارهای خانگی و خانه داری به بار بنشیند؛ اگر به محلات کارگری، به ویژه محلات حاشیه ی شهرها که میلیون ها توده ی مردم محروم و فرودست را در خود آسکان داده اند، به دامن زدن به فعالیت آگاه گرانه در بین زنان و مردان و جوانان این گونه محلات، توضیح هم سرنوشتی گریزناپذیر آنان با یک دیگر و مرتبط کردن و متصل کردن آنان با کارگران موسسات تولیدی و خدماتی توجه شود؛ اگر امر تشکل یابی کارگران موسسات تولیدی

و خدماتی بزرگ مانند: نفت، پتروشیمی، ماشین سازی، ذوب آهن، برق، حمل و نقل کالا، معلمان و پرستاران و... به اعتبار نقش تعیین کننده ی آنان در جامعه ی سرمایه داری مورد توجه جدی قرار گیرد؛ اگر دفاع از کارگران بیکار و مطالبه ی کار یا بیمه ی بیکاری مکفی و مناسب در سرلوحه ی هر اعتراض و مبارزه ی کارگری قرار گیرد؛ و... آن گاه می توانیم با طیب خاطر و غرور طبقاتی فریاد سر دهیم، که ما توده ی کارگر محروم از لذایذ همه ی آن چه که خود خلق کرده ایم، به رسالت تاریخی خود در الغای کار مزدی و مالکیت خصوصی بورژوازی واقف شده ایم؛ میزان واقعی نیروی متحد و هم بسته ی طبقاتی خود، ظرفیت سازمان یابی و تجهیز نیرو برای پیکارهای سرنوشت ساز خود را دریافته ایم؛ و حال به هیچ چیز جز سهم انسانی شایسته ی خود از جهانی که خود ساخته ایم و ثروتی که خود خلق کرده ایم، قانع نیستیم! ما جهان خود را می خواهیم، تا پرچم جامعه ی انسان های آزاد و برابر را در آن برافرازیم.

جولای ۲۰۱۶

\*\*\*

**اگر برای «نگاه» مقاله می نویسید، توجه کنید که این نشریه:**

- در رد یا قبول مطالب آزاد است.
- علت پذیرفته نشدن مطلب به اطلاع نویسنده ی آن فواهد رسید؛
- فقط مقالاتی را درج می کند، که برای این نشریه - و نه نشریات یا سایت های اینترنتی دیگر - فرستاده شده باشند؛
- در تلفیص مطالب آزاد است. اگر نمی فواید مطلب شما تلفیص شود، متما این را قید کنید؛
- تنها مقالات و نوشته های دارای امضا را برای چاپ انتخاب می کند؛
- نسخه ی ارسال را پس نمی فرستد؛
- مطالب ترجماتی تنها در صورتی درج می شوند، که یک نسخه از اصل مطالب هم ضمیمه باشند؛